

شہریار دبیرزادہ دانش آموختہ دکترای علوم سیاسی

حکایتے در سرگشتگے انسان





برابر تمامی این عرصه‌ها که ساخت‌های گوناگون زیست جهان او را دگرگون کرده است. در این شرایط به نظر می‌رسد جامعه ایرانی تبدیل به جامعه‌ای آنومیک، نه به تعبیر دورکهایمی آن که به زعم رابرت مرتن، جامعه آنومیک ناشی از تحولات عمیق در عرصه‌های هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه آن.

آنومی یا بی‌هنجاری مفهومی است که نخستین بار به‌وسیله دورکیم در جامعه‌شناسی، کاربرد فراگیری پیدا کرد و به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن هنجارهای اجتماعی نفوذ خود را بر رفتار فرد از دست می‌دهد. در چنین شرایطی است که افراد دچار سردرگمی شده و نهایتاً بی‌نظمی و سقوط اخلاق و نابسامانی، چه در عرصه فردی و چه در عرصه اجتماعی، به وضوح خود را نشان می‌دهد. به زعم رابرت مرتن، آنومی به شرایطی اجتماعی اطلاق می‌شود که در آن هنجارهای اجتماعی فاقد کارایی لازم باشند و تأثیر خود را بر رفتار بخش‌های وسیعی از افراد جامعه از دست بدهند. به عبارت دیگر، مرتن مفهوم آنومی را به فشاری اطلاق می‌کند که وقتی هنجارهای پذیرفته‌شده با واقعیت اجتماعی در ستیز قرار گیرند، بر رفتار افراد وارد می‌آید (کیدنز، ۱۴۰۱، ۱۳۷۳). از نظر مرتن تأکید نامتوازن بر اهداف و ارزش‌های اجتماعی بدون در نظر گرفتن شرایط و امکانات اجتماعی است که هنجارهای اجتماعی را ناکارآمد می‌سازد و موجبات شرایط آنومیک در یک جامعه را فراهم می‌کند.

در شرایط آنومیک که قوانین و مقررات تعمیم‌یافته و مورد قبول جامعه از سوی افراد مورد تعرض قرار می‌گیرند و نقض می‌شوند، دیگر نمی‌توان بر اساس هنجارهای معمول پیش‌بینی کرد که افراد چگونه رفتار خواهند کرد. تبعیت از مقررات موجود صرفاً به خاطر منافع شخصی و ترس از تنبیه امکان‌پذیر می‌شود و از همه مهم‌تر آن‌که به جای هنجارهای تعمیم‌یافته و مشروع، که الگوی واحد رفتاری جامعه هستند، الگوهای متعدد نامشروع جایگزین می‌شوند. در چنین جامعه‌ای بزهکاری، جرم، خودکشی و... شیوع عام پیدا می‌کند. مرتن در شرایط آنومیک چهار الگوی رفتار ناهنجار را توضیح می‌دهد که مصادیق آن بروکراسی مخرب، انواع مشاغل و فعالیت‌های غیرقانونی مثل احتکار، قاچاق و کلاهبرداری، اعتیاد و نهایتاً شورش و خشونت‌های سامان‌یافته یا بی‌سامان هستند.

در شرایط آنومیک یا نابسامانی اجتماعی بحران اجتماعی بر اثر سستی یا ناکارآمدی هنجارهای مشترک اتفاق می‌افتد و جامعه در خطر ازهم‌پاشیدگی و ضعف پیوندهای گروهی و اجتماعی بر محور ارزش‌ها و هنجارهای مشترک قرار می‌گیرد. این نابسامانی اجتماعی فراگیر موجب بریده شدن فرد از جامعه، انزوی اجتماعی، یأس و ناامیدی، بی‌هدف و بی‌انگیزه شدن افراد و رفتارهایی مانند خودکشی و اعتیاد و دیگر ناهنجاری‌ها می‌شود. از پیامدهای دیگر شرایط آنومیک، گسترش زمینه‌های خشونت و ستیز اجتماعی است. مرتن دو نوع رفتار انحرافی دیگر را نیز در چنین شرایطی شایع می‌بیند که عبارت است از: بروکراسی مخرب و پیدایش و شیوع انواع مشاغل و فعالیت‌های غیرقانونی یا شیوه‌های ابداعی متنوع کسب موفقیت (بخوانیم فساد اداری و اقتصادی). با نگاهی گذرا به وضع موجود و با توجه به وجود بحران‌های اقتصادی، اجتماعی، محیط‌زیستی و بحران شاخص‌های حکمرانی نظیر ناکارآمدی و اثربخشی و عدم تطبیق هنجارهای غالب با هنجارهای جاری در بستر جامعه همراه با پدیده جدیدی با عنوان سرعت، از جمله سرعت بالای گردش اطلاعات و ضعف بنیادین تفکر، به‌عنوان یک بیماری تاریخی، طبیعی است که وضعیتی خاص در این حالت ظهور می‌کند؛ جامعه سیاست‌گریز سیاست‌زده، برابندی از انفعال، یأس، سرگستگی و ناامیدی از تغییر به سمت بهبود. در این شرایط است که علاج کار در دست‌ان حکمروایان است. آن‌ها می‌توانند با درایت خود و با درک شرایط، جامعه را مدیریت کنند و با جلب اعتماد از طریق شفافیت و بهره‌گیری از اکسیر مشارکت مردم و تجارب جهانی، امید را در دل‌های این مردمان نجیب زنده کنند.

در این شب سیاهم گم‌گشته راه مقصود از گوشه‌ای برون آی ای کوبک هدایت
«حافظ»

انسان معاصر در جهانی آشوبناک و پارادوکسیکال زیست می‌کند که وجه اصلی آن فروریختن بنیان‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناسی است. انسان معاصر تا پیش از این به آن‌ها به عنوان تکیه‌گاه‌ها و ساحل‌های امنی می‌نگریست که در پس آن جهان را مسخر خود می‌پنداشت؛ اما با شروع پدیده جهانی شدن و اینک در آستانه دهه سوم هزاره جدید، ابعاد گسترده، عمیق و چندوجهی خود را چونان کوه یخی که سر از اقیانوسی پراز تلاطم بیرون آورده و سترگی خود را به رخ می‌کشد، نمایان شده است. تغییرات اساسی در حیطه اقتصاد، فرهنگ، اجتماع و سیاست رخ داده است. تغییرات فراانقلابی در این حیطه‌ها، شناخت انسان و اساس معرفت او را دچار آشفتگی و بی‌نظمی‌های بنیادین کرده است. فقدان امنیت اقتصادی، تغییرات گسترده طبقاتی، چندپارگی و متکثر شدن ارزش‌ها و شیوه‌های زندگی، رشد رسانه‌های جمعی و مصرف‌گرایی و زوال جوامع باثبات، همه و همه به این معنی است که هویت‌های اجتماعی خدشه‌ناپذیر و مسلم‌انگاشته شده سابق اکنون متحول و حتی سیاسی شده‌اند. در این شرایط، ظهور جنبش‌ها و شبکه‌های اجتماعی که به‌گونه‌ای متفاوت از جریان‌های غالب حکومتی و احزاب سازمان‌یافته‌اند و هویت‌های غیرطبقاتی نظیر جنسیت، قومیت و هویت جنسی را نمایندگی می‌کنند، هم محتوا و هم شکل سیاست، فرهنگ و اجتماع را تغییر داده‌اند. در این وضعیت، موقعیت انسان معاصر ایرانی به نحوی بسیار آشوبناک‌تر از بقیه به نظر می‌رسد. ایرانی که بیش از صد سال است در دوران گذار از سنت به مدرنیسم دچار هویت‌های چندگانه بود، اینک در تجربه خود با وضعیتی جدید ناشی از این تغییرات شگرف رودررو شده است که بنیادهای متزلزل پیشین را، درک نکرده و وارد عرصه جهانی متلاطم‌تر و آشفتنه‌تر شده است؛ عصری که در حیطه جهانی به عصر میان‌مایگی شهره شده است؛ موقعیتی پارادوکسیکال و متناقض‌نما، در مقاومتی در

در شرایط آنومیک که قوانین و مقررات تعمیم‌یافته و مورد قبول جامعه از سوی افراد مورد تعرض قرار می‌گیرند و نقض می‌شوند، بر اساس هنجارهای معمول پیش‌بینی کرد که افراد چگونه رفتار خواهند کرد